

# مجله اخلاقی روانی عمومی شماره نهم

## ماهنامه یک باره توزیع می شود و شماره ۱۹۲۴ و سالبانه سه و دلار است

### اوقات شناخت خداوند

اینک این روزها از جهت حادثه کثرت میگردد، اما بجز نسبت به سبب آن سبب  
 این بود که در میان بشر جهت حادثه است یکی حادثه وطنی است و دیگری  
 یکی هم حادثه جنسیت است مثل همین ترک و عرب و نقد و آلمان یکی هم الهی است  
 نوشته است که در اروپا جنسیت وطنی و ملیت سبب دیگران است و ملیت  
 برین جهان کلی ندارد و کن در شرق حاکمیت وید است و در غرب حاکمیت  
 وین که باشند باید حادثه وید و سبب حادثه که شوق دین بودی حادثه  
 وین و خوش را محافظ کند دین اسلام حادثه وید و سبب حادثه که در کمال  
 نصاری و اگر این گونه سبب است ابدی است دین را مثل سایر وطنی و سبب  
 و سبب این جنسیت نیست در میان حاکمیت الهی است وید سبب سبب است  
 اما اگر دین حق باشد مثل آلمان دین را سبب است که سبب سبب است  
 و عنوانی است دین بر سبب حاکمیت از قواعد و عنوانی است دین بر سبب  
 برین حق است که ثابت در تاریخ است آن سبب حاکمیت است که سبب سبب  
 برین بر سبب در دین بر سبب حاکمیت که کن حادثه از ظهور مسیح دین عمومی  
 حاکمیت بود بعد از ظهور محمدی دین محمدی سبب حاکمیت بود علامه و قواعد تعلیمی  
 حادثه آنچه اساس دین است از میان رفت چه باقی مانده یک نمایی است  
 قالیه سبب است که در دین حاکمیت از کلمات علم نهانی است نزدیک  
 حاکم نهانی است و این تعالیم الهی حاصل میشود منتهی است که سبب است این  
 ظاهر میشود تا تعظیم کلمات علم نهانی نماید و ترویج کلمات علم نهانی نماید تعالیم  
 حقیقی آنها را که سبب حاکمیت علم نهانی است اما حادثه از سبب آن تعالیم  
 الهی که نفس سلیم اخلاق دارد فراموش شود یک قواعد و عنوانی بیان بیاید که  
 نسبت از علم نفس است آنوقت آن دین سبب تعالی است علامه اساس الهی است  
 این سبب از ارزش خود کرده فتنید و شمه ان باقی مانده از آن نور حاصل  
 نفس با که سرمن و سرمن باشند تا قیام آن تعالیم کنند تا نفس بر من  
 نباشند قیام آن تعالیم میکنند اولیایان کلام است تا باطن حاصل شود نسبت  
 بر حاصل شود این معلوم است که تعالیم الهی مخالف نفس و هوای است چطور عنوان  
 نفس این بر هوای دارد اگر ایان داشته باشد قوه ایقان قوه فتنید است تعالیم  
 قوه تشریح بر قوه تشریح محتاج یک قوه تشریح نیست و هادی الهی قوه تشریح است  
 یک قوه تشریح بر قوه تشریح حاصل میشود اگر ایان و تشریح بر قوه تشریح است

### خشفت

اصول را در عالمها و انکار می که در میان جنسیت کند و نوشته شده جنسیت پر  
 نسبت و نسبت آن است در مقابل آن سعادت حقیقی نهانی و سخاوت علایق  
 صورت است که در سعادت و مرتب سعادت و دفع و گاهی عیب و چنانچه  
 وید شده که انبیا در سعادت است از سعادت آن هر سبب سعادت است  
 نهایت سعادت باشد سبب درین نیست که نهان سعادت و طبیعت حاکمیت  
 یعنی اعم از اینکه بخت را مانع حیات خود سعیده و عاقل بهل آن باشد  
 طاعت شناختن آن است و در این در صورتی است که در آن امر است وجود  
 حقیقت بود و یا آنکه افعال مخلوق وجود حقیقت در آن است تا آنکه طبیعت  
 ویرا کند و سبب آنرا نماید کن شناختن سبب است که چنین بد سبب بود  
 که قطع جان را عدم وجود حقیقت نموده لذا طبیعتش اقبال را بخت  
 این طبیعت مکنند در نهان بی حاکمیت بودن است و سبب  
 بدایش این بر ترقیت و کلمات عام نهانی در منابع و منابع و کلمات  
 عقیده و روحی گردید و در ایام وجود چهار صفت و صفت در نهان سعادت  
 آنچه که در او حاصل گردد آن کوئی حقیقت و تصور این است که این حقیقت  
 در طبیعت جان قدرتی داشته که در باطنش نفس قیام در دو قوه است  
 پس تواند آنچه مستوره و کثرت را در آورده و کثرت نماید سبب سعادت  
 و تشریح که حقیقت را درون آن مشاهده و نیز در چهار صفت که در  
 مورد و حقیقت را آن سطر درین سازد و هر گاه یکی درین صفات در سعادت  
 مستوره و حصول آنچه کالیست سعادت در سبب آنچه که نفس حقیقت  
 و سعادت طلب برودت من آسان نموده سعادت سعادت سعادت و سعادت  
 داشت و بهترین بین و شایع این صفت است اخلاقی است سبب است که در  
 چون رسیدیم بدست که هر کس که پیش قدم گشت دوست و نزدیکین مانع و در  
 این صفت طبیعت از خود را می بودن است که نهان در سبب است و در وقت  
 از حرکت و ترقی باز سعادت بر نفس انسان را در درون سعادت است

پایزدهم

# صفت

ششم

و نمودارست خود چنان دل خوش نموده که در امری بی آن و خوش گشت  
 نخیل نگیرد مانند و در پارسون شخص صحبت گفته و خوشین را در شفت  
 لب نغمه خنده بکف خویش را فارغ انقبیل اندر شده عالم خفت انگشته  
 در مقام علم فرض نمود. بدین است که با چنین نمودار شفا حظه و خوف  
 پستاده و چون سکون مستور در عین حرکت جوهری علم آفرینش کنیست  
 تا چاره بقصری حرکت خوانده نمود. در سایه خود را سر از دست خوانده و آنچه  
 برگاه و صفت دوم یعنی قره کتاف را قافه باشد مکن است و در این حقیقت  
 قدم گذارده و در دینه و پیدار از آرزوست و در هر ای حقیقت زنگنه که در استقام  
 آتش شعله و زنگنه سبب و علت خندان این قره که در دست و طعنت است  
 که آشتی با غنا بکار خیزه پیش آن و انظار در پنج تقابله و انظار با میان از افکار  
 در عتقانه و در آنه اسلاف و کلبه زنگنه است و نیز در کمال صفت تافته در نهان بر وجود  
 نیاید یعنی قره کتاف و نمیزد بهمان قدم طاعت و حقیقت در هم و صدف که در  
 و کل و خوار زنده است باشد که هرگاه سالیان در از در پدید آید و توی گشت  
 و آوار و گردد راه بسته و منسوخ نماید و اگر هم بالا خود بر صول بر سر نزل مستور  
 خفاست و درست جوید با چاره این است که با بنفیه عایانه و با پشته با  
 سرایت آب دیده و بچ اجاج از آن عذاب خوات است باز کشیده باشد  
 و نیز در کتب سبب منعی این قره تمیز و تضاد است خطرات اولی و در آن است  
 که متوجه با چنان استوار در نفس پیدا کرده که علاج بر عمل ساخته و فانه مذاق  
 حکوم شیرینی رانی انگار و باین است که شخص هر کوم که استقام در که طبعیه نماید و با خود  
 بر که صفت را چه مستور باشد یعنی سالی حیات خود را بر اساس حقیقت گذرانند و اگر  
 در دو تاقین زنگنه کار خنده و صدق استقام حاصل گنجد با اثر در آن کان توله اگر من  
 خود فصد غیر من وجود باشد فردا که پیشا حقیقت شود بدین نرند و هر روز  
 که عمل بر چاره کرد سعادتمندانه آن نسوی که در هر حظه از هر عمل حیات او در پناه  
 در دنیا از می رگسند و کجاست همیشه و آرزو حیات خدا کار استند است  
 قلب و فکرشان از کرد و خوار انگار و جهاسات بشنون و ضعیف جازیه مظهر  
 حقیقت مستور گردید و لسان و نشان تیرم صدق و حقیقت گشته که آنهم در حقیقت  
 مجاز و کذب است اعتراف است. در احوال و احوال و قرآن آن تفرس و گم  
 و بساطت که جود حقیقت در آن است از هر جهت استکار و بود است در در آن  
 گذشتند در عین حال که نویسنده گان در توضیح تبیین او قافوس حقیقت  
 و قرآن نوشته و شعر در بیان آنکه حقیقت است مستوری ندارد گرش بندگی نمود  
 سر بر آورد و انصاف است و با طاعت بپادانه حقیقت در این مانه بر سر در قاف  
 تمام قدرت جنبه منجی دستور بوده و بساطت و صداقت مانه چیده حیات  
 نه طاعت کرمی و کاستی و دورگی پنهان نموی که در حقیقت بر هم و در کی در  
 نبوده تا جانی که گریه می آید سخن صادق برایش در گریز و ارام صدق خدا  
 در پیر بودند آنکه در س دورگی را کامل خواهد بود در صدق و راستی

طرح انقبیل گردیده اولین شخص حاصل و در بر کمال ساخت به و در عالم سیاست و در در  
 حکمت آنکه در علم راست نگردد و سخن سید به این راه بر بکنان مقدم در علم است  
 آنکه از بساطت قول و شجاعت ادب و در نزد مقدس آمده و مستحق دین گستر شود. پیشه  
 آنکه بکلمات در از پیروی نقد است قرابت جانم خرد است نه کمال و کمال به خود را  
 دوست جان پرور مسمی کرده و در شام عمل از کیزره از شئون ادبی و منوی خود  
 برای بزرگان نیکو شده که سعادت را بجزیره و بدست سرور سان بودند نساک نفوس او  
 و توب علوانها مستور بودند در شرق که مشرق در شرف میج و در فن او که گنبد است  
 احسن او بوده و انحرافات باره و ثنات نامزاهات عمرت درشت و غی اذیت  
 کتب و حشمت بین و خلفه و عد و نقص عهد و نهالی و اک از ضعیف تا کبر در بقیات  
 حکمت داشت کوشا به قبح آن از میان رفت بود حال در اندیشه و در فزانی که قشرب  
 هم در افق از ان رگت آید در عالم نهانی در خنده و حقایق مستور مکنوند متوجه  
 قدم بر نه برود و ظهور گشت و در کینه سواد آن است که توم و کمال در حقیقت  
 باشد و انوار تا باک آن در بیکل بهانی در عالم قلب تا در بیان و بیان و بیان را  
 مستور در روشن دله و اطفال اینگونه در دستان تربیت مستور جان براسی و در سنی  
 تربیت باید که قصور کرمی و کاستی و در این در خورشان ظهور نماید تا هر رسد که زبان  
 لسان صادق بسید با جرات کلبه حکمت حقایق آید است و هم شیخ صداقت بود  
 بر چشمه سعادت و ترقیت مستور به پاشه لسان و هم و قلب صادق در دید قدرت  
 نخبه آید است و بکس لسان و جان زبان دور از حقیقت در دست مویلت و هر نفس  
 نفس بار شکیبایی نجات و نفس در صدق حقیقت است و بلاکت نفسی در کتب شرفی قول

### مناظره دینیه بینه اشرارهای قبل

حکایت خطاب شخص زردشتی آنچه در کتابت سر لحن مشرف از جمل در دست  
 دشت پند و غیره در شرح حیات شت زداشت بیان شده است که آنحضرت در  
 سی ساکی شروع تبیحات خود نمود و قبل از آن بی در سخنان جوانی شته ادعات از کرد  
 و تکرار طوطی حرف میکرد در این هنگام او با علم پنهان بر وجهش شروع به بواج حضور  
 از زبان او کلامی متعین بر او از گوید و در سر هر جیبه می آید کرد. و چنین مکاشفات  
 و شایعات غلبه برایش دست داد و در از بینه حایر جامع تمام معرفت آید گوید و در جوش  
 مکر از قدرت اسطوره غریب بر روی رقص و روزه از هر جیبه نبرد لسانیه نیش نه در  
 در صفت از مزاج عام ابع عام و آنچه نماند و غایب خود را گشت و در دیالی  
 با حیات و مواعظ او همی اقبالی کرد پس از آن اول کسیکه با گوید که کسی در کتب  
 نزدیک بود در آن پس در کلامت جنبه سبب شده است و پنجم خویش را  
 نمود و در سودی نخبه و در چهار جهاد است حسب گوید که تفریح در میالی بلبلان نماند  
 و با خود در برانست نسو و احوالی داد. از در شکایت کردند و این سبب  
 که در سخن در زمان دولت نماند و در آن ایام سخن جوارق عاقل از در هر خط  
 نمود که پادشاه گشته سبب و گوید و او در این حکم چهل و در سلال داشت  
 اولی که گشته سبب اینها را در کله نر لوی جان آید و در دشمنان نخبه مجاز است

بر که صفت را چه مستور باشد یعنی سالی حیات خود را بر اساس حقیقت گذرانند و اگر  
 در دو تاقین زنگنه کار خنده و صدق استقام حاصل گنجد با اثر در آن کان توله اگر من  
 خود فصد غیر من وجود باشد فردا که پیشا حقیقت شود بدین نرند و هر روز  
 که عمل بر چاره کرد سعادتمندانه آن نسوی که در هر حظه از هر عمل حیات او در پناه  
 در دنیا از می رگسند و کجاست همیشه و آرزو حیات خدا کار استند است  
 قلب و فکرشان از کرد و خوار انگار و جهاسات بشنون و ضعیف جازیه مظهر  
 حقیقت مستور گردید و لسان و نشان تیرم صدق و حقیقت گشته که آنهم در حقیقت  
 مجاز و کذب است اعتراف است. در احوال و احوال و قرآن آن تفرس و گم  
 و بساطت که جود حقیقت در آن است از هر جهت استکار و بود است در در آن  
 گذشتند در عین حال که نویسنده گان در توضیح تبیین او قافوس حقیقت  
 و قرآن نوشته و شعر در بیان آنکه حقیقت است مستوری ندارد گرش بندگی نمود  
 سر بر آورد و انصاف است و با طاعت بپادانه حقیقت در این مانه بر سر در قاف  
 تمام قدرت جنبه منجی دستور بوده و بساطت و صداقت مانه چیده حیات  
 نه طاعت کرمی و کاستی و دورگی پنهان نموی که در حقیقت بر هم و در کی در  
 نبوده تا جانی که گریه می آید سخن صادق برایش در گریز و ارام صدق خدا  
 در پیر بودند آنکه در س دورگی را کامل خواهد بود در صدق و راستی

بازویم

حکومت

شماره هفتم

و کثیر اعمال خود سپردند و بهای اکثریت استغنیای روزین من شده و کجاست باو شاه چنانکه  
 در بار قریب آیین نزد دست زانود و طوطی کشیده که در بر خای کفایت جاری گردید و سلیمان  
 بنده و سبای و سلی و حامای دیگر رسانده و در قیوف مشهور هند و یک صیوف عظیم  
 از آنجا بآیین نزد شاهان آورده و قیوفی که به که ترخه اراوستا در دیوان با من کله سینه  
 شهرین موجود بود و در کفایت این فن از طویع در دست محمد از کنگه موجود بود و در  
 آیین نزد و شتی رواج یافت و در باست رسمی حکمت و دولت گردید و کنگه ای بسیار در  
 حکمت بنامه و این سبب شد که طوطی کشیده که سگین و سار حین بجهت خیم نمودند  
 و در سینه سوزید و حکمای به در پی رای قلع وقوع آن روز در بود تا آنکه اخیراً از جانب  
 پادشاه نورانی از کنگه سب طوطی از خراج مورد و خدمت آیین روشنی یک کج بود  
 باطنی او بود و چون پادشاه در ولایت شد در دست آن طوطی را در کوه ارجاسخت  
 با یسار که پادشاه با یسار بود... بجان بطمان داده و اثر در حوض بنزد در  
 از طرف دولت جواب رود و در کنگه عظیم بر خاست و از جانب سخت  
 حکمت خود در جهت مورد و ملی پس از چند سال دیگر تبه بزرگ دیده و در پیش شیرین  
 پادشاه آورده و در هر یک آنکه در با بون در بوجین اردو سوزا جو بوش کرد و از  
 خدمت در دست بر تنوی و در بوج گردید این تفریبت و این کنگه شرق است و در  
 کنگه که برای برامدی و نازل بینه حسیه بملعبه در جرم ثبوت و بین رسیده است  
 علامت شدن اعصار و غیره پس از هر مشتاقا و کنگه دیهای عجمی که تحمل شده تا کون  
 شریفند تاریخ و حقیقت حال این شخص عظیم شیرین آیین باستان ایران که در  
 پارسای حاضر است بکجا به است باره و از این جهت که مقابله و در سبب  
 حقیقت و تاریک پیش و قلم با لیب حد سبب است و احوالات حیران عصر طلوع این آیین  
 بدست قرن ششم قبل از میلاد مسیح انتقال داد و شاه به کفایت در با من  
 در دست بر این در مدی تولد و نشود و یافت و چنین در سن زده میشود که این  
 در آن اعصار اولی طلوع عیش خالص در دست سلطت بیروس و بعدش بود و پس از  
 یک مرتبه عسری شروع نمود که داشت تا دیکه اجوم بکنده کبر در ۳۳۳ قبل از میلاد  
 از تر که باز داشت و در آن ایام که در اسکندر قریب است و سال در ایران کج بود  
 خدمت این آیین در کنگه پارسایان نزد شتی کفر در موجود و یکی از کنگه در این  
 مستوفی کتاب سانس با جمع نمود تا آنکه در ۲۲۲ میلادی اردشیر با بکان در ایران طلوع نمود  
 و این سانس سانس از با طوطی قیوم عظیم همان ایران میس سانسایان این خاتمه بود  
 میوست حکمت و سینه خود را که به است آورده و در کنگه سلطه و در یک جمله قرار  
 در کنگه آیین نزد دست راجات هدیه کشیدار نامت اقلع حکمت بنامه و در دست  
 اخصار سوزده و با ستغناجات کتابه با با فرجه بنامه آیین آیین کنگه که عتقاد  
 آنان در و شتی و فتوی سراسر و بگوان نمودند و در کنگه آن اردو و در اولی تنظیم نمود  
 و سانس از در کرد و در دست راجات سانس سانس سانس و در یک پارچه کنگه  
 انداخت و کنگه تام کجاست در دست در دست در دست در دست در دست در دست  
 حکم که داشته و کنگه حضرت بر این در خود یافت و چون در دست بر جفت کرد و در  
 سانس که کنگه خورشید و کنگه و کنگه که در آن طوطی یک به کنگه و کنگه که کنگه  
 در دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست  
 از دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست در دست

# تاریخ

پانزدهم

شماره نهم

تاریخ نام از قیام سیاحت زود شتی آنچه عفا شدی که در خصوص  
 حضرت زودت در کتب موجود است از میان آن قدیم نسبی با  
 رسیده و پس از آنکه نقل و عمارت های و صفت نشانی که در تواریخ  
 و اخبار مشروح است که کتب بکدام آثار قدیم ایران را از میان برداشته  
 قسمت عثماری یافته اند. چنانچه مورخین ایران این را تبیین نمودند و نوشته  
 که ایران قدیم دارای کتب دینی بوده و پس از آن میان زمین زودت  
 در عمارت مشرفه نقل و عمارت های واقعه در نزد ویران آن قسمتی  
 یافته اند و در پنج قسمت تقسیم است خود مجتهد ازین باب در دور  
 آن ایامی که تاریخ بزرگ و اخلاص شالی بهر دست با تواریخ  
 و آریه عینه و سعادت در قبضه اقدار گرفت و سپاه ایران را هجوم برده و  
 ایران را بهر این آیین در ابتدا حریفش بود و در هجوم بسکندر ایران  
 کتب بهشتی چند قطعه سوخته شد و چنانچه گفته اند در آن زمان دو نسخه از کتب  
 مقدس موجود بود که یکی سوخته شد و دیگری را ایرانیان بر بردند و اگر این  
 نسخه را قبول کرد که بسکندر نفس سبایت و حکماری که پیوسته چنانچه  
 کرده و چنانچه ایران را در آن روشن آید چنین عملی از کتب شد. پیشه و  
 استبدادی درین نیت که در آن سالیانی که اخلاف او بهر زودت در  
 تواریخ ایران با بیداری کشش و معارف داشتند مثال دیگر است و مافوق آن  
 رخ داده باشد درین سگی شوان کرد که ممکن مانده ایران قدیم که در  
 یک به نیت بزرگ بود و با تمدن مایل و استوار است و در کتب مشهوره  
 که خالی از ادب است و نوشته است روحانی و علمی و در آن دوره و با کلام  
 که مانده آثار تمدن سائر ملوک قدیم از قبیل مصر و بابی و غیره از جهت  
 مغرب طریقی نخواهد گشت که آثار ادب است و تمدن قدیم ایران نیز بهر  
 تحت قطعات خاک سپردن باید و مانده از پانصد سال در ۲۲ میلادی  
 شروع شد و در پیشه بزرگ طلوع کرد و در این دوره که چهار صد سال طول  
 در این زودت نبوده شد. و حیات تازه گرفت و پیش از در قدیم حیات یافت  
 و آنگاه با از نیا با تربیع و سلطنت با دیانت تواریخ گشت و ایران  
 مغرب بسیار در قبضه گرفت و بر تهنه که مانده ایران قابل استوار و قدرت  
 سمیت کشش داشت حکایت امیری امیر طبر و اردین و کشته شدن  
 در سمرقند توقف سپاه ایران ده سال در اطراف ایلام بود که آن در  
 و شده و سرگند پرور در ۵۹۰ که در میان ایران و قسطنطین صلح کرد  
 آنکه این صیبه تاریک گشت و در زیر پرچ آفتاب در تاریخ سرور است  
 تا آنکه در ۵۰۰ میلادی ایران قیام قشون اسلام شد و قصر این کسری و زودت  
 که در این ایران از دست رفت آیین زودت ۲۰۰ سال بود که سده از ایران  
 خود را بکینه تقویت ده سال بعد از آن به رشتن از ایران مهاجرت کرد تا  
 چون در سرگذشت گذشته تمام بنای بیرون ملاحظه کنیم بجز چه شود است که کم  
 با پیش پیوسته آتش جنگ ششلی بود و انواع عرب و قاتل مانده امواج شقیه  
 بهنود کی بنا که زنده آنکه سرور مصلحت است و اداری او را به اقوامی

دداطراف جنگ و صلح



بخش پنجم

دو لی دینی همیشه بر با بود که مانند سیل جارف خون حیات نفوس بشری  
 جابوب میگردد چون حریق بی باک بر حله خانه نامدار سوزاند و خاکستر آنرا  
 بیاد خا میاد دنیا لهای وجود نهایی که شاید در میان آنان شهادت طلبند  
 و مخرجین در دین عظام طلوع میکردند که عالم بشری محلا و عهده از وجودشان  
 استغاثت غلیظ میترانست بر بدین طبع علم و جوهر بریده و در سخت طبقات تراب  
 پنهان میشدند انبیه رفیه و وسائل سهولت زندگانی که نتیجه زحمات چندین  
 سال بشری بود از پنج دین برکنار میگشت جارف و تاسیسات خیریه و کتب  
 عظیمه و ادبیه که سرمایه عقیده و روحی قوتها بود از میان معدوم و منقرض میشد گاهی  
 بهر ای ملک گیری و محوس ریاست مادی نفوس چند و رنگی بطبع قبض  
 شدت مالک دیگر دمی کجالات و عصبیات قوی و دینی و غیره همیشه درین  
 کابوس جنگ که دیوانگی حقیقتش توان خواند بر عالم بشری مسلط بود و هر اورد  
 جنبه همیشه یکسره معدوم بود که در پله پله را میبویند کرده و آب در گل آلود  
 نموده ما پس میگردد و غافل از آنکه آن تراز است چه روزی بخیر خیران و نام نشت  
 اندکی و تاب می نتواند نگری در عصب برشت و گامی بود در جهت بود و در  
 جنگ را فرام نموده و هر آن ناکام را تیغ و تفنگ بدست دارد و بعد از آن  
 برای هر یک و هر یک خود بیستادند اینچونان مالک خطوط که در سیدان قوتها  
 با هم دیگر با تیغ و آتش متوجه میگرددند ابد قبل از آن که گیران نمیدند و فشانند  
 و هیچ نوع خسرت ایشان سود و همت اگر بگویند برای حل یک مشکل بهر دیگر  
 میرسند کمک و مساعدت بیکدیگر میبندند و دست یاری از آحاد و در دست  
 با در ایله محکم خویشاوندی و عداقتندی می دهدند بهر دیگر تلقین و دوستی  
 و در سیدان قوتها و جوی کوزی با تیغ و تفنگ و حتی باشت و جنگ خون  
 ریخته و با منزه خود بازی میکنند چرا که سرسین سادین جنگ جهان از روی علم و  
 ترتیب را فرام کرده اند که آنقران ناکام بغیر آنچه میگردند نسوزی بهر شسته جنگ  
 عظیم اخیر دنیا بگوید با نشان داد که عالم ستم در نهایت پرستی است و ستم  
 مادی و وسائل مردم و دمار عالم را که هر فرام نموده است و برستی توضیح داد که  
 سرسین سادین جنگ با تاسیله در هر یک و هر یک در دست میگردد و بیکدیگر با تاسیله  
 ستم و کلمات زیبای صبح و همت و بکاد که زبان میآیند در عهد و عمل ایشان  
 بکشد تا به آنرا دمی برای نفوس ساده گر که اند اگر صبح میگردد یعنی سوز  
 و در آن کیفیت که سوزش بودی در پشته و در کجاست و آنرا میگردد  
 آن کجاست و آنکس دی را در ضمیر داشته که بر چه کجای جمع و دیگر کجا بر بند بر روی  
 آوردن خون نفوس برای حاضر شدن در سیدان قوتها به جان نسیانیت و باغی  
 در میگردند که حق نفوس قوی دیگر و از روی را بکشد این حرفه بیستادند

این خود یک قدرت عجیب است که چگونه نفوس با دیران و وحشی کرده که گوشت  
 یکدیگر را کند و منفر هم بر بریزند در جنگ انحراف بی از غیر خزان ساده عالم نهایی  
 تمام قویان در آن وحشیترین سیدان عالم وارد شدند این استعدا که آن  
 جنگ است که جنگ را خفته خواهد بود و خنای حکمت استعدای سیدان که در کینه  
 استعدای سیدان از هر فلسفین امری در جرم خود از جانب علی سیدان

ای دوستان حذر از خلاف و جملات	روح از خلاف تیره شد عقل بر خلاف
ای با یکدیگر وحدت که طواف	از خلاف و کجروی در عداوت لاف
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
از خلاف چه بره شود بر تو دشمنست	از خلاف تیره شود عقل بر خلاف
گفتم از خلاف شود باغ و گلشنست	از جملات و کجروی در عداوت لاف
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
از خلاف رفه را فدا بر کین	از خلاف شه لیدم بگردد سیدان
از خلاف معدوم رفت از زبان	پیش از در دست آرزو نشود از زبان
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
از خلاف شوکت ایران چو شه	آن است و جملات سادین چو شه
آزویان سرکش دیوانیان چو شه	کو شوکت است و عا سبان چو شه
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
از خلاف مابلی و قابل چو کرده	بغیر باین ز محلی پرستی چه بود اند
حورایان سیخ بر زمین سرودانند	ظلمت رسول خدا برود و بداند
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
دین بهار برای نجاست بگذرد	از خلاف تا کنی بریز از بر
بمست نا بجهر بر عالم تو بر گردد	ای جهان شوند براد بیکدیگر
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
دانی از خلاف که شد عاقبت اول	شاخ دریم شکست هم از کشته اول
ناکی حال و جلیل و جلیل عمل	گلرنگ بختان بخزان ابرو بدل
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
دار خون پاک شهیدان شرم باد	از قدس و باین در زبان شرم باد
عبدالله سرور کربان شرم باد	از خلاف خویش ز بر زبان شرم باد
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات
ای دوستان لواحق با از خلاف	مخزن و آنی امر شد از خلاف
خطی مشال است با است لاف	را عسرا از عاقبت این عراف
ایمان و فدا و حب و دوا و است و است	ای دوستان حذر از خلاف و جملات